

سفر در انهلال و اسطبل

شرح و نظری بر مجموعه شعر اسطبل سروده داریوش معمار
نشر چشمه، ۱۳۸۹. تهران

آرش قلعه گلاب

آرزو کردم، اسطبل بودم / تنها اسب‌ها را در من نگه می‌داشتند. / نه سوار می‌شدم / نه سواری می‌دادم... /

شعر فوق با نام «فحش!» اولین شعر از دفتر اول مجموعه شعر شاعر است که در سه دفتر و با سرایش پنجاه‌ودو شعر منتشر شده. آن‌چه در این سه دفتر شعری، شاعر در پی بیان هستی خود و شعرش آن را بیان کرده به حتم قابل انفکاک ذهنی و عینی است، آن‌چنان که با رصد مخاطب در لایرنت‌های این اشعار، می‌توان به این انشقاق رسید و از مراتب روحی و روانی شاعر و صور خیال و هستی شعر او در آن‌ها گذشت و محظوظ شد. نگارنده نیز با همین نگرش و سیر سه دفتر شعری شاعر در این مجموعه، به دنبال خوانشی خود تلقی‌گرانه از این اشعار، بررسی خویش را طرح کرده است.

دفتر اول: در دفتر اول مجموعه شعر اسطبل، شاعر به دنبال پویش خود در زندگی و کشاندن مخاطب به این مرز از حیات شعری‌اش بوده، او در همان شعر اول (فحش!) مرتبه و جایگاه خود تلقی‌گرش از هستی و فلسفه زندگی را طرح کرده و برابر مخاطب می‌نهد و به این وسیله اشعارش را پیش روی ایشان رمزگشایی می‌کند.

شاعر آرزو می‌کند اسطبل باشد و در دوار زندگی نه کس را سوار می‌شد و نه سواری به کسی می‌داد. اسطبل از منظر شاعر، به نوعی هستی مادی همه ماست و فحش! در آغاز این دفتر شعر، نشان تلقی شاعر از این هستی بر پیشانی شعرش بوده و به ما، زندگی مادی‌ای را یادآوری کرده که در پیچ و خم، دیگر یارای آن را نداریم که یارای یکدیگر باشیم و آن‌چه از وجودمان برمی‌تابیم فحشی! بیش نیست که به هم تقدیم کرده‌ایم. این مقصود شاعر را شاید به حد وافی بتوان در شعر «تانگو چند نفره» هم به التفات و التذاذ نشست:

رفتیم صحرا جوجه کباب بزنیم، / با همسر، / چه کارها نکردیم / که نشان بدهیم / ما،
/ خانواده‌ایم!

در شعر «بازی» این نگاه تداوم یافته است، و به صورت بیان در هم پیچ شده‌ای زندگی نمود یافته! شاعر با به سُخره گرفتن زندگی در مقام بازی واقعی است که مجالی برای دقت در احوال پیرامون‌مان فراهم می‌آورد.

شوق و رق ایستاده‌ام. / تو هم / شوق و رق افتاده‌ای، ماه من! / در این حوض کوچک سیمانی، /
موج نورهای معلق در هوا، / هردو ما را / به بازی گرفته‌اند. (بازی)

و از این جا نقش شاعر در این تقدیر روشن تر می‌شود؛ آیا این حوض کوچک سیمانی و موج
نورهای معلق در هواست که شاعر و معشوقش را به بازی گرفته‌اند و یا این شاعر و معشوقش‌اند
که خود عیان و نهان عشق واقعی را به بازی گرفته‌اند!؟

نکته دیگر در خصوص دفتر اول عاشقانه‌های شاعر است که بیش و پیش از آن که در بستری
متغزلانه به پیش روند، این شعرها در جدال و ستیز با تغزل و همدلی عاشقانه، نقش می‌بندند! و
انعکاس وصلت گنداب زندگی با ریخت و پاشی عاشقانه در تاریکی دلپذیر هستند که بر پرده‌ای
فراخ گشوده شده، و عرضه می‌شوند!

بر سینه‌ام چنگی بزند، / از گلویم صدایی بخیزد، / شهر را پشت نگاهم قفل کند، / اعصاب
ضعیفش را در من بکاود. / دست به گردنش که می‌برم / دست بر چشم‌هایم که می‌گیرد / تاریکی
دلپذیر! / زمانی برای دل باختن /. (عاشقانه‌ی تند)

آن چه در اشعار دفتر اول شاعر پیش روی مخاطب گشوده می‌شود همه دست چینی از منظر شک
و تردیدهایی از نوع شرح داده شده در سطرهای بالا هستند. ناگفته نمی‌توان داشت که در دفتر
اول این مجموعه، زبان ذهنی شاعر بر زبان روحی شاعر تقدم یافته و تراوش روحی شعر، مقدم
بر تراوش ذهنی شعرها نیست. آن گونه که شعر و بازی زبان، فرصت خلق اشعاری به تمام را از
شاعر گرفته. شاید بتوان اذعان داشت که شاعر، پیش از آن که شعرش واژه‌ها را به بازی بنشانند،
واژه‌گانش شعر را به بازی شعر کشانده‌اند «تانگو چندنفره» از دفتر اول شعر را به تقریب می‌توان
مهم‌ترین دستاورد شعری شاعر در این دفتر دانست (از نگاه نگارنده).

دفتر دوم: فراق خاطر شاعر از خود و غور و تفحص شاعرانه در بحر جنگ در گرفته و نگاه
دردمند به حیات مادی خود، دیگران در این جنگ، مهم‌ترین دستاورد شعری شش شعر دفتر دوم
شاعر است، در همان شروع دفتر دوم شاعر با اشاره به: «جنگ، جنگ! ما هم چنان به زندگی ادامه
می‌دهیم.» ما را دعوت به خواندن اولین شعرش «آبادان» با چنین وضع حسی می‌نماید.

«عاشقانه‌های یک سرباز» شعر درخشان دفتر دوم است. در این شعر شاعر توانسته در سطر سطر
شعرش، تکه‌تکه شدن مردمی را به تصویر بکشد که جنگ پیش از شروع خود، تدارکش را برایشان
دیده بود! هرچند این شعر، آن چه را متبادر به ذهن می‌نماید شهیدی ست که می‌تواند شهادت همه‌ی
مارا، شهادت دهد.

نشانی پای مفقودم را از آفتاب نیم‌روز بگیر / سرم را از نزار / دستم را از خور / تکه‌های تنم
را از ارتفاع و باد / چشمم را از منقار پرندگان. / جمع که شدیم کنار هم، / روی برجک نگهبانی
در مرز طلائی / کنار ایستگاه پمپاژ نفت / می‌بینی هنوز سعی می‌کنم، / در خیابان‌های شلوغ شهر
/ تو را پیدا کنم با دوربین نظامی. / درست پیش از آن که / خمپاره مرا / تکه‌تکه کند این طور، /
دلبرغم‌کنیم!. (عاشقانه‌های یک سرباز)

اما طنز به عنوان یکی از مشخصه‌های شعری این کتاب حتا طی همین شعر که نوعی تراژدی

زندگی و مرگ را با خود دارد با نگاه به هستی! شاعر را رها نمی‌کند.

دفتر سوم: شایسته است که در بررسی این دفتر، با تامل و تدقیق بیشتری، مخاطب را به شعر شاعر فرا خواند. بیست شعر دفتر سوم، واکاوی همه زمانی همه مکانی زندگی و شعر است. شاعر در سفر خود به سرزمین‌های ناشناخته‌ی شعرش، ما را به همراه می‌برد و سرگشته و حیران شعرش می‌گرداند. از همین دریچه و مدخل ناب است که شاعر، شعر اول این دفتر را «شعر ناب» نام گذارده و در شعر «سفر در انهلال» است که شاعر رخ در رخ مخاطب می‌نشیند و او را به سفر سرزمین‌های ناشناخته‌ی شعرش دعوت می‌کند. در این شعر، فقط این شاعر نیست که ما را به سفر شعری‌اش فرا می‌خواند بل که ما نیز در این سفر، سوار بر قطار شعری شاعر شده و حس استحاله‌ای تمام در شعر، ما را در خود شیفته می‌دارد. بی‌گمان خوانش این شعر می‌تواند مهم‌ترین دستاورد مخاطب از این مجموعه باشد. شعر با همراه شدن شاعر با «کشته‌ی سال‌های قبل»ی که حالا «دست‌هایش را برای ما گذاشته» تا «تکان بخورند» آغاز می‌شود. سفری در انهلال ماه که شاید شکل نوشتاری «انهلال» ماه خود در همان آغاز شعر ما را به تامل در آن وامی‌دارد. آیا این انهلال ماه، با این شکل نوشتاری نوین! «هلال» ماه است یا «انحلال» آن! و یا هر دو! هر چه باشد (نظر شاعر از این شکل نوشتار) در آغاز شعر، چالش مخاطب و شاعر، از همان آغاز شعر، آغاز می‌شود و در فرازی دیگر از این شعر می‌خوانیم:

ما رسیدیم شهر بعد. / در استقبال هیچ کس آمده، / باچشم‌های فراخ و سینه‌ای رنگین، / سر انداختیم پایین، دست کشیدیم جلو، / دستی نداد و رفت.
و ناگزیر از خود می‌پرسیم که آیا در ایستگاه‌های بعدی زندگی خود، کسی را منتظر خود خواهیم یافت که در انتظار دست دادن با ما باشد؟ و شاعر ما را در این میان به انتظار رسیدن، منتظر نمی‌گذارد و صلا در می‌دهد که:

پیاده شو آقا! خواهش دارم اسم نگذار، / اوهام لحظه‌ی محدودی‌ست / برای مسافر.
از این دفتر شعر شاعر، به راحتی نمی‌توان در گذشت و اشعار «شعر ناب»، «حیات گیاهی»، «گودال اتاق»، «لحظه‌ی خاموش، لحظه‌ی روشن»، «در خطر هلاک»، «توفان»، «کلمه»، «دقایق ذهنی» و «آفاق سنگ» از مهم‌ترین شعرهای این مجموعه‌ی شعری‌اند که درخورند. اما در همین دفتر سوم، شاعر دست به تجربه‌ی جدیدی هم در حوزه‌ی شعری خود زده است که درکی «کانکریتی» و اجرایی پشت آن است، دو شعر «ترک سواری» و «میدان» شاعر این تجربه‌ی شعری را، به ورطه‌ی عمل شعری‌اش کشانده و در نگاهی دایره‌وار به هستی خود و شعرش از مفهوم شکلی دایره در تلاقی با کلمات شعرش، شعری «خواندنداری» را هویت بخشیده که نسبت معنای آن با معنای شعرش نه تنها در اولویت نیست، بل که متناظر است.

در واقع شاعر از تلاقی شکل و کلمات در شعر خود استمداد بسته اما نه تنها در مفهوم «کانکریتی» آن که شکل شعری نسبت به معنای شعر در اولویت است بل که به قید تناظر شکل و معنای شعرش، و این ظرافت طبع در شعر «میدان» به گونه‌ای است که هم شکل شعر دایره‌وار و میدان‌وار است و هم مفهوم مدنظر شاعر در این شعر در تکامل و تناظر با شکل میدانی شعر است.